

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 6, Summer 2021, 145-164
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.33034.1982

Polyarchy: The Transition from Democratic Passivity to Democratic Participation

A Critique on the Translation Book *Polyarchy: Participation and Opposition*

Mohammad Zohdi Goharpour*
Fatemeh Sayadi, Rasool Afzali*****

Abstract

For more than 40 years, Robert Dahl's theory of polyarchy democracy has been considered by scholars as one of the most effective, robust, and enlightening forms of contemporary revisionist democratic theory. The English version of this book was published in 1971 and its translation was published in 2018. Polyarchy is defined as a set of institutional arrangements that allow for public opposition and inclusive participation in politics. The central assumption of the sign in this book, which involves a linear process, is that when hegemonic systems and competitive dictatorships move toward multiculturalism, opportunities for effective participation and questioning increase. Therefore, the number of individuals, groups, and interests whose policy priorities are considered increases. In this article, an attempt is made to examine the intellectual background and studies of Robert Dahl over two decades (1970-1950) and to identify the roots of the development of his theory of polyarchy democracy, presented in the form of an independent book, in his earlier works.

Keywords: Robert Dahl, Theorizing, Democracy, Participation, Questioning, Polyarchy

* PhD in Political Geography, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author),
Zohdi1361@gmail.com

** MA Student of Political Geography, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran,
Fatemeh.sayadi.77@gmail.com

*** Associate Professor of Political Geography, University of Tehran, Tehran, Iran, rafzali@ut.ac.ir

Date received: 22/03/2021, Date of acceptance: 19/07/2021



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

چندسالاری: گذار از انفعال دموکراتیک به مشارکت دموکراتیک

نقد و بررسی ترجمه کتاب چندسالاری: مشارکت و مخالفت

محمد زهدی گهرپور*

فاطمه صیادی**، رسول افزلی***

چکیده

بیش از چهل سال است که نظریه دموکراسی چندسالاری رابرت دال، به‌عنوان یکی از مؤثرترین، محکم‌ترین، و روشن‌گرایانه‌ترین گونه‌های نظریه دموکراتیک تجدیدنظرطلبانه معاصر موردتوجه صاحب‌نظران است. نسخه انگلیسی این کتاب در سال ۱۹۷۱ چاپ شده و ترجمه آن در سال ۱۳۹۷ منتشر شده است. چندسالاری به‌عنوان مجموعه‌ای از ترتیبات نهادی تعریف می‌شود که مخالفت عمومی و مشارکت فراگیر در سیاست را مجاز می‌کند. فرض محوری دال در این کتاب، که فرایندی خطی را شامل می‌شود، این‌گونه مطرح می‌شود که وقتی نظام‌های سلطه‌جو و گروه‌سالارهای رقابتی به‌سمت چندسالاری حرکت می‌کنند فرصت‌ها را برای مشارکت مؤثر و پرسش‌گری افزایش می‌دهند و ازاین‌رو تعداد افراد، گروه‌ها، و منافع‌ها که اولویت‌هایشان در سیاست‌گذاری مدنظر قرار می‌گیرد بیش‌تر می‌شود. در این نوشتار، تلاش شده است زمینه فکری و مطالعاتی رابرت دال در طول دو دهه (۱۹۵۰-۱۹۷۰) بررسی شود و ریشه‌های تکوین و تکامل نظریه دموکراسی چندسالاری وی که در قالب یک کتاب مستقل ارائه شده است در آثار پیشین او شناسایی شود.

کلیدواژه‌ها: رابرت دال، نظریه‌پردازی، دموکراسی، مشارکت، پرسش‌گری، چندسالاری.

* دانش‌آموخته جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)، Zohdi1361@gmail.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد، جغرافیای سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

Fatemeh.sayadi.77@gmail.com

*** دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران، rafzali@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۸



۱. مقدمه

رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، هری ترومن، در سخنرانی ۱۲ مارس ۱۹۴۷، کشورهای جهان را بر سر دوراهی «چگونه زیستن» قرار می‌دهد: یک راه راهی است که بر پایه اراده اکثریت بنا شده است و با سازمان‌های آزاد، دولت نمایندگی، انتخابات آزاد، و احترام به آزادی‌های فردی، آزادی بیان و مذهب، و آزادی از فشارهای سیاسی مشخص می‌شود. دومین راه برای زیستن شیوه‌ای است که در آن گروهی اقلیت بر اکثریت فشار می‌آورند که این شیوه بر پایه وحشت و ستم، کنترل رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها، انتخابات ثابت، و اهانت به آزادی‌های فردی استوار است ... (دادس ۱۳۹۰: ۲۰). بازنمایی ترومن از جهان پساجنگ تقسیم‌بندی ساده‌ای است که براساس آن جهان به کشورهایی که از سرمایه‌داری، آزادی، و دموکراسی حمایت می‌کنند و آن‌هایی که مخالف آن‌اند تقسیم می‌شود. پس از آن، شیوه حکومتی‌ای که آمریکا از آن حمایت می‌کرد به شیوه حکمرانی آرمانی برای کشورهای درحال توسعه تبدیل شد و کشورها یکی پس از دیگری به دنبال تبدیل حکومت خود به دموکراسی‌های موردحمایت آمریکا بودند. آیا اقتباس و پیاده‌سازی این نوع حکمرانی برای کشوری در آسیا یا آفریقا مناسب بود؟ (پشوورسکی ۱۳۹۸: ۳۱). شمار دموکراسی‌های جهان از سال ۱۹۵۰ تا امروز افزایش چشم‌گیری داشته است (دال ۱۳۸۳: ۵۷). در همان سال‌ها که تب «دموکراتیک‌بودن» فراگیر بود رابرت دال مخالف صدور الگوی دموکراسی از یک کشور به کشورهای دیگر بود. به اعتقاد وی، هر ملت بالغ طبق شرایط و فرهنگ ملی و روان‌شناسی تاریخی خود باید در چهارچوب اصول دموکراسی روش پیاده و اجرایی کردن آن را طرح‌ریزی کند. جامعه‌ای می‌تواند خود را دموکراتیک بنامد که «فرهنگ دموکراسی» در آن عمومیت یافته و قسمتی از زندگی روزمره مردم شده باشد.

کم‌وبیش می‌دانیم که دموکراسی با چالش‌هایی روبه‌روست که این روزها آتش نارضایتی‌های گسترده و شدیدی را شعله‌ور کرده است، از جمله: ناتوانی در برقراری برابری در حوزه اجتماعی - اقتصادی؛ ناتوانی در ایجاد حس تأثیرگذار بودن مشارکت سیاسی در مردم؛ ناتوانی در دادن این اطمینان به مردم که دولت‌ها آن‌چه از آن‌ها انتظار می‌رود انجام می‌دهند و نه آن چیزی که در اختیار آن‌ها نیست؛ و در نهایت ناتوانی در ایجاد تعادل میان برقراری نظم و عدم مداخله (پشوورسکی ۱۳۹۸: ۳۰). با این حال، ابهامات زیادی درباره کارآمدی دموکراسی مطرح است. دموکراسی تا چه اندازه قادر به برقراری برابری اقتصادی

و اجتماعی است؟ دموکراسی چگونه می‌تواند به گونه‌ای تأثیرگذار دولت‌ها را آماده خدمت به شهروندان و شهروندان را آماده نظارت بر دولت‌ها کند؟ دموکراسی چگونه می‌تواند هم‌زمان از افراد جامعه در برابر یک‌دیگر و در برابر دولت به خوبی پشتیبانی کند؟ دموکراسی چگونه می‌تواند در مشارکت گسترده اقشار گوناگون جامعه اثرگذار باشد؟

دال که از سال ۱۹۴۶ تدریس و تحقیق درباره دموکراسی را آغاز کرده بود از جمله اندیشمندان قرن بیستم است که در گسترش مفهوم دموکراسی بسیار کوشیده است. رابرت دال معتقد است تا مسئله مشارکت در دموکراسی به طور کامل حل نشود، این مسئله هم‌چنان به صورت نظریه باقی خواهد ماند. او مدل لیبرال دموکراسی حاکم در غرب را پولیاری / پولیاریکی (چندسالاری / polyarchy) می‌نامد و آن را نوع مطلوب حکومت دموکراتیک تلقی می‌کند. این نوع حکومت، به نظر وی، دو ویژگی عمده دارد: اول شهروندی گسترده‌ای که تمامی افراد بالغ را شامل می‌شود و دوم این که شهروندی حق انتخاب و عزل بالاترین مقام سیاسی را در بر می‌گیرد (دال ۱۳۹۷: ۱۱). دموکراسی چندسالاری، علی‌رغم عنوانش، نظام دموکراتیک محض نیست. ما موافقیم که چندسالاری از معیار دموکراتیک‌تری نسبت به حکومت‌های نمایندگی مبتنی بر حق رأی محدود قرن نوزدهم برخوردار است. بنابراین، می‌توان تصور کرد که نظام سیاسی‌ای با معیار دموکراتیک ایدئال وجود داشته باشد که رضایت‌بخش‌تر از دموکراسی چندسالاری است (دال ۱۳۸۲: ۹۰). به‌باور دال، آنچه نظام‌های دموکراتیک مدرن را هم از رژیم‌های غیردموکراتیک و هم از دموکراسی‌ها و جمهوری‌های پیشامدرن متمایز می‌کند مجموعه مشخصی از نهادهای سیاسی است که به گونه‌ای کارآمد (و نه فقط اسمی و ظاهری) در یک کشور وجود دارد (دال ۱۳۸۳: ۶۰). او برای تحقق این نوع نظام سیاسی هشت معیار را ضروری می‌داند: ۱. آزادی تشکیل و عضویت در انجمن‌ها؛ ۲. آزادی بیان؛ ۳. حق رأی گسترده؛ ۴. حق انتخاب‌شدن برای تصدی مشاغل انتخابی؛ ۵. حق مقامات حکومتی برای رقابت بر سر رأی و حمایت؛ ۶. در دسترس بودن اطلاعات بدیل؛ ۷. انتخابات آزاد و منصفانه؛ ۸. وجود نهادهایی که ابتنای سیاست‌گذاری‌های دولت بر رأی و ترجیحات مردم را تضمین کند (دال ۱۳۹۷: ۱۳).

در این نوشتار تلاش شده است با بررسی آثار و نوشته‌های پیشین رابرت دال زمینه‌های فکری - فلسفی وی در یک بازه زمانی بیست‌ساله شناسایی و تکامل و تطور اندیشه‌ای نویسنده در نگارش کتاب چندسالاری به خوانندگان معرفی شود. در خلال بحث‌ها، به مبانی نظری چندسالاری در مفاهیمی هم‌چون مشارکت، شهروندی، برابری، حاکمیت نخبگان،

انتخابات آزاد و حق رأی، و نهادهای دموکراتیک که بیش‌ترین بسامد را در این کتاب دارند نیز نقدهایی شده است که مسیر را برای درک مناسب از نظریه چندسالاری فراهم می‌کند. به عبارتی، بررسی و ارزیابی کتاب حاضر با ارزیابی تحولات فکری نویسنده به صورت جریان خطی بیست‌ساله صورت گرفته است.

۲. معرفی نویسنده و کتاب چندسالاری

رابرت دال (۱۹۱۵-۲۰۱۴) در سال ۱۹۳۶ از دانشگاه واشنگتن فارغ‌التحصیل شد و مدرک دکترای خود را از دانشگاه ییل در سال ۱۹۴۰ دریافت کرد (Britannica.com). رابرت دال نقش مهمی در تولد و شکوفایی رشته علوم سیاسی ایفا کرد. یکی از برجسته‌ترین کارهای دال «عمومی کردن» علم سیاست بود. در سال ۱۹۸۵، وزارت امور خارجه آمریکا وی را «پیش‌کسوت اندیشمندان علوم سیاسی آمریکا» نامید. وی یکی از پیش‌گامان استفاده از «تکنیک‌های تجربی در مطالعات علوم سیاسی» محسوب می‌شود. او که استاد ممتاز علوم سیاسی دانشگاه ییل بود کتاب‌های متعددی در زمینه دموکراسی، سیاست خارجی، کنگره ایالات متحده، رفاه، قانون اساسی ایالات متحده، و موضوعات و عناوین بسیار دیگر نگاشته است (Campbell 1985). براساس رده‌بندی بخش ادبی مجله تایمز، کتاب چه کسی حکومت می‌کند؟ وی که قهرمانانه از دموکراسی در نظریه دفاع می‌کند و در مقابل آن را در عمل به چالش می‌کشد در بین یک‌صد کتاب برتر و اثرگذار پس از جنگ جهانی دوم قرار دارد. کتاب‌های مهم دال عبارت‌اند از: تعاریف و اصول دموکراسی، مقدمه‌ای بر نظریه دموکراسی، چه کسی حکومت می‌کند؟، دموکراسی و انتقادهایی که به آن می‌شود، درباره دموکراسی، چندسالاری: مشارکت و مخالفت، سیاست‌گذاری دموکراسی، دموکراسی اقتصادی، دموکراسی کثرت‌گرا، برابری سیاسی و به سوی دموکراسی.

به باور دال، جامعه‌ای می‌تواند خود را دموکراتیک بنامد که «فرهنگ دموکراسی» در آن عمومیت یافته و قسمتی از زندگی روزمره مردم شده باشد. دال می‌گوید یأس مردم از دموکراسی موجب می‌شود که آماده قبول دیکتاتوری شوند، زیرا اکثریت مردم ذاتاً خواهان ثبات و نظم‌اند. او مدل لیبرال دموکراسی حاکم در غرب را پولیاری نامیده و نوع مطلوب حکومت دموکراتیک تلقی می‌کند. رابرت دال و چارلز لیندبلوم مفهوم «چندسالاری» را ابتدا در ۱۹۵۳ وضع کردند، اما دال آن را به صورت کتابی مستقل که در ۱۹۷۱ منتشر شد توسعه داد (Coppedge and Reinicke 1990: 51). این اثر با عنوان چندسالاری: مشارکت و مخالفت را انتشارات دانشگاه ییل منتشر کرده است.

۳. خاستگاه موضوعی اثر

رابرت دال و چارلز لیندبلوم مفهوم «چندسالاری» را ابتدا در ۱۹۵۳ وضع کردند؛ کمی بعدتر کتاب *مقدمه‌ای بر نظریه دموکراتیک* (۱۹۵۶) وی تلاشی برای شناسایی معایب اصلی دو سنت غالب نظریه دموکراتیک کلاسیک، یعنی نظریه مدیسون و نظریه پوپولیستی، و هم‌چنین جای‌گزین کردن نظریه‌ای جامع‌تر و واقع‌گرایانه‌تر درباره دموکراسی (یعنی چندسالاری خودش) بود. دال در *مقدمه‌ای بر نظریه دموکراتیک* دو شیوه اصلی برای نظریه‌پردازی درباره سیاست بیان می‌کند که عبارت‌اند از: «شیوه بهینه‌سازی» و «شیوه توصیفی». در شیوه بهینه‌سازی یا به‌حداکثررسانی، هدفی هم‌چون دموکراسی باید به حداکثر کاربرد خود برسد و نهادها و رویه‌های لازم برای تحقق این مهم نیز مشخص شود. در شیوه توصیفی، تمامی نظام‌های سیاسی و نهادهای اجتماعی به‌اصطلاح دموکراتیک در قالب مجموعه‌ای از پدیده‌ها لحاظ می‌شود. بدین ترتیب، در گام نخست، وجوه افتراق این موجودیت‌ها احصا و سپس در دومین گام شرایط و مقتضیات نهادهای سیاسی و اجتماعی دارای چنین اوصافی نمایان می‌شود. دال کار خود را با شیوه بهینه‌سازی آغاز می‌کند. وی از نظریه «پوپولیستی» سه ویژگی معنادار استخراج می‌کند: ۱. حاکمیت عامه‌پسند؛ ۲. برابری سیاسی؛ و ۳. حاکمیت اکثریت (Dahl 1956: 64). برنارد کریک (۱۳۸۷) پوپولیسم را شیوه‌ای در سیاست و سخن‌وری می‌داند که به‌دنبال تحریک اکثریت است، یعنی کسانی که خودشان را بیرون جامعه سیاسی و مطرود و منفور نخبگان فرهیخته می‌پندارند ... شیوه پوپولیستی دموکراسی، بیش از آن‌که سیاست خرد باشد، سیاست تحریک است. هم‌چنین، سیاست انحراف از موضوعات جدی است که نیازمند رسیدگی، خواه به‌شیوه لیبرال‌دموکراسی و خواه به‌شیوه جمهوری‌خواهی مدنی، است (کریک ۱۳۸۷: ۱۱۴-۱۳۶). وی سپس هشت معیار دقیق وضع می‌کند که برای به‌حداکثررساندن اهداف فوق در عالم واقع ضروری‌اند (Dahl 1956: 84). با ترکیب این هشت معیار قابل‌مشاهده می‌توان تعریفی کاربردی از دموکراسی ارائه داد. دال در تکمیل سخنان خود می‌گوید تحقق این هشت معیار در عالم واقع هدفی آرمان‌گرایانه، «غیرواقعی»، و «نسبتاً دست‌نیافتنی» به‌نظر می‌رسد (ibid.: 75). اما برای دال این به‌معنی رد امکان حاکمیت دموکراتیک نخبگانی نظریه‌پردازی نظیر موسکا (۱۹۳۹) نیست؛ آن‌چه لازم است تغییر از رویکرد بهینه‌سازی به رویکرد توصیفی و استفاده از این هشت معیار برای ارزیابی دستاوردهای عالم واقع است. متعاقباً می‌توان برای دستاوردهای دموکراتیک حداقلی تعیین کرد. دال برای نهادهای سیاسی و

اجتماعی هم‌عرض یا بالاتر از چنین معیاری عنوان «چندسالاری» را در نظر گرفته است. حال، این سؤال به ذهن می‌رسد: «چه شرایطی برای تحقق این هشت معیار در عالم واقع، حتی به اندازه حداقلی که از آن با عنوان چندسالاری یاد می‌کنیم، وجود دارد؟».

دال با بررسی نظام حاکمیت ترکیبی آمریکایی بر این باور بود که انتخابات توأم با رقابت سیاسی مداوم میان اشخاص یا احزاب یا هر دو آن‌ها دو عنصر اصلی ممیز میان دموکراسی چندسالار و نظام دیکتاتوری است. هیچ‌کدام از این دو با استفاده از شیوه بهینه‌سازی نظریه دموکراتیک نتیجه نخواهند داد، اما در صورت ترکیب با یکدیگر از طریق افزایش «اندازه، تعداد، و تنوع اقلیت‌هایی که فرمان‌روایان باید لحاظ کنند» در هر صورت باعث تقویت حاکمیت مردمی و برابری سیاسی می‌شوند. از نظر دال، در چنین شرایطی است که تفاوت اصلی میان دموکراسی چندسالار و دیکتاتوری مشخص می‌شود؛ چراکه «امکان تشخیص آن نه در تفاوت آشکار میان حاکمیت اقلیت با اکثریت بلکه میان حاکمیت اقلیت با حاکمیت توسط اقلیت‌ها وجود دارد». چندسالاری نه حاکمیت مطلق اکثریت و نه حاکمیت متحد اقلیت است. این نظام نوعی نظام باز، رقابتی، و کثرت‌گرایانه «حاکمیت اقلیت‌ها» است (Dahl 1956: 128-132).

مشارکت مردمی در نظریه دموکراتیک دال تنها نقشی جانبی ایفا می‌کند. نظریه‌های کلاسیک از نظر او، به دلیل تأکید بر مشارکت «تام» شهروندان، به وضوح اشتباه بودند:

آنچه ما از آن تحت عنوان دموکراسی یاد می‌کنیم، که نظام تصمیم‌گیری مبتنی بر پاسخ‌گویی فرمان‌روایان به سلاطین غیرفرمان‌روایان است، به نظر با سطح پایینی از مشارکت مردمی صورت می‌پذیرد. لذا، نمی‌توان گفت یکی از شرایط اساسی دموکراسی مشارکت گسترده شهروندان است. چندسالاری در واقع نه بر مشارکت حداکثری بلکه با تکیه بر مباحثه و مذاکره مداوم میان اقلیت‌های سازمان‌یافته «درون یک چهارچوب اکثریت بی‌تفاوت یا بی‌طرف» محقق می‌شود (Dahl 1958: 87).

به عبارت دیگر، چندسالاری گونه رقابتی و رأی‌محور نظریه نخبگانی موسکاست. بنابراین، جای تعجب نیست که نظریه چندسالاری دال، به عنوان «نظریه دموکراسی نخبگانی»، دائماً مورد انتقاد قرار گرفته است. منتقدان بر این باورند که دال به صورت ضمنی تمام اعتبار موجود در واژه دموکراسی را به چندسالاری‌های موجود، با وجود عناصر الیگارشیک آشکار آن‌ها، منتقل کرده و در نتیجه ماهیت این مفهوم را به عنوان ایدئالی ساختارگرا از بین برده است. پی‌آمد چنین رویکردی اشباع شدن سیاست‌های دموکراسی‌های

چندسالاری: گذار از انفعال دموکراتیک به مشارکت دموکراتیک ... (محمد زهدی گهرپور و دیگران) ۱۵۳

لیبرال غربی از بی تفاوتی گسترده نخبگان است. دال برابر چنین نقدهایی ایستاد (Krouse 1982: 444)؛ تصور دال از چندسالاری کم‌تر از نظریاتی هم‌چون تجدیدنظرطلبی دموکراتیک شومپتر در سرمایه‌داری، سوسیالیسم، و دموکراسی در معرض انتقاد قرار دارد. شومپتر صرفاً تعریف «توافق سازمانی ... که از طریق واگذاری حق انتخاب افراد پاسخ‌گو به مردم اقدام به تحقق خیر مشترک می‌کند» را با تعریفی دیگر «توافق سازمانی ... که در آن افراد قدرت تصمیم‌گیری را از طریق رقابت برای رأی مردم به دست می‌آورند» جای‌گزین کرده است (Schumpeter 1942: 250-269). از نظر دال، دموکراسی به چندسالاری تبدیل می‌شود که در بهترین حالت این مفهوم را از ایدئال سیاسی خود سلب می‌کند و در بدترین شرایط آن را به ایده سیاسی‌ای شدیداً محافظه‌کارانه مبدل می‌سازد.

دال اصرار دارد که «حاکمیت مردم» (حاکمیت مردمی و برابری سیاسی) رکن کلیدی دموکراسی است. وی چنین استدلال می‌کند که تلاش‌ها باید معطوف به بسط و توسعه شرایط لازم برای ایجاد حداقل میزان برابری سیاسی و حاکمیت مردمی از طریق امحای مقتضیات رایجی هم‌چون رأی اکثریت یا مشارکت حداکثری شود. اکنون، یکی از شرایط اصلی (نه کافی) ایجاد دموکراسی چندگانه وجود رقابت میان نخبگان برای جلب نظر موافق انبوه مردم در انتخابات دوره‌ای است. طبیعتاً ایجاد شرایط حداقلی برای تحقق مفهوم دموکراسی الزاماً مغایر با ماهیت اصلی آن به‌عنوان ایدئال سیاسی نیست. دال بر این باور است که چنین تمایزی را حفظ کرده است و هم‌چنین تأکید دارد که مقدمه‌ای بر نظریه دموکراتیک شامل (۱) یک نظریه تجربی مبین دموکراسی به‌عنوان نوعی نظام سیاسی و اجتماعی واقعی (پیرو شیوه توصیفی وی) و (۲) نظریه هنجاری مبین دموکراسی به‌عنوان ایدئال سیاسی والا (طبق شیوه بهینه‌سازی) است. دال معتقد است که معترضان وی رکن هنجاری آشکار نظریه را، که عامل تحقق هشت شرط او محسوب می‌شوند، نادیده گرفته و هم‌زمان نیز رکن تجربی آن را با رکن هنجاری و توصیفی خلط کرده‌اند (Dahl 1966: 296-303).

البته در این مورد حق با متقدمان دال است. باوجود گرایش دال به بی‌طرفی اخلاقی، نظریه چندسالاری وی، به‌ویژه در ارزیابی «نظام ترکیبی آمریکایی» مندرج در بخش نهایی مقدمه‌ای بر نظریه دموکراتیک، جانب‌داری مشهودی دارد. دال در این بخش تأکید کرده است که «در این کتاب به‌دنبال تعیین مطلوبیت چنین نظام حاکمیتی نبوده‌ام و نخواهم بود». اما برای سومین بار تکرار می‌کند که در نظام سیاسی آمریکایی «احتمال افزایش محبوبیت یک گروه سیاسی مشروع و فعال در هریک از مراحل تصمیم‌گیری بسیار بالاست»، که البته

این الزاماً مسئله بدی در نظام سیاسی نیست و حتی «راه‌کاری نسبتاً کارآمد برای ترویج تسامح، بردباری، و حفظ صلح و آرامش اجتماعی» است که کمک شایانی به هنر حکمرانی دموکراتیک می‌کند (Dahl 1956: 149-151). خشوع دال در این‌جا به‌روشنی مبین این است که زبان دموکراسی برای همه، به‌غیراز آن‌هایی که به‌دنبال نزاع، اختلاف، تعصب، و جنگ داخلی‌اند، راه‌کار مطلوبی است.

دال در مقاله‌ای دیگر چندسالاری را به مفهوم politeia در مکتب ارسطویی تشبیه کرده است (Dahl 1965: 73-89). هر دو مفهوم ترکیبی از دموکراسی و الیگارشی‌اند و هردوی آن‌ها بهترین جای‌گزین‌های ثانویه برای نظام سیاسی ایدئال محسوب می‌شوند. البته، از نظر ارسطو، نظام سیاسی ایدئال نه دموکراسی بلکه نوعی سلطنت یا اشراف‌سالاری (حاکمیت یک یا چند شخص دارای خرد و اخلاق برتر) است. اما از منظر ارسطو نظام شایسته‌سالاری جای‌گزین مناسبی نیست و حکمرانی یک یا چند نفر معمولاً به بروز استبداد یا الیگارشی فاسد ختم می‌شود، دیدگاهی که دال نیز آن را تأیید می‌کند.

وجه افتراق میان رویکرد دال و ارسطو نحوه بیان politeia ارسطو به‌عنوان بهترین جای‌گزین ثانویه برای آرمان‌های دموکراتیکی هم‌چون برابری سیاسی و حاکمیت مردمی است. حاصل این تفاوت بحران پیش‌روست: برای آن‌هایی که مایل به گذشت از مأموریت آرمانی مندرج در اعلامیه استقلال و نطق گتیسبورگ (مشهورترین سخن‌رانی آبراهام لینکلن در ۱۹ نوامبر ۱۸۶۳ است) نیستند سخنان ارسطو چندان مسرت‌بخش نخواهد بود. کنار آمدن با نابرابری‌های موجود در قدرت و منابع سیاسی محیطی که در آن زندگی می‌کنیم منوط به رهاکردن آرمان برابری سیاسی و پیرو آن رؤیای آمریکایی است. آیا هرکس که به باورهای دموکراتیک پای‌بند است با نظام سیاسی آمریکا صرفاً بدین سبب که الیگارشی نیست کنار خواهد آمد؟ (Dahl 1965: 86).

با این حال و با وجود چنین عقاید دموکراتیکی، دال می‌گوید که ما باید از دموکراتیزه‌کردن هرچه بیش‌تر نظام چندسالار (همانند نظر ارسطو) خودداری کنیم، چراکه نمونه فعلی بهترین جای‌گزین موجود است. راه‌کار مناسب، طبق نظر دال، چیزی بین دیکتاتوری و دموکراسی، میان سلطه واحد و گروهی نخبه و اقلیت و اکثریت خواهد بود. بدین ترتیب، سومین راه‌کار (تحقق جدی‌تر دموکراسی در چندسالاری‌های موجود) به‌وسیله چنین تصویری از جای‌گزین‌هایی که پیش‌تر رد شده‌اند قابل تصور است. برای فهم علت چنین وضعیتی باید دو پیش‌شرط اجتماعی حاکمیت چندگانه را لحاظ کرد. چندسالاری درکنار سایر شرایط نیازمند (الف) توافق بر هشت شرط موجود در قالب هنجارها یا قواعد بازی و

(ب) فعالیت سیاسی است (Dahl 1956: 75-81). متأسفانه، در صورت فراترفتن از حدی مشخص، امکان تداخل میان این دو شرط قوت می‌گیرد. حداقلی مشخص از فعالیت سیاسی یا مشارکت شهروندی لازمه چندسالاری است. اما همان‌طور که دال می‌گوید، باید در نظر داشت که افزایش مشارکت گسترده عموم به بیش از حد لازم می‌تواند به از بین رفتن اتفاق نظر دربارهٔ هنجارهای اجتماعی، نقض ثبات موجود در چندسالاری، و در نتیجه جای‌گزین شدن آن با دیکتاتوری منجر شود. در صورت صحت چنین استدلالی، جای‌گزین‌های موجود را از سه مورد دیکتاتوری، چندسالاری، و دموکراسی قوی‌تر به دو مورد دیکتاتوری و چندسالاری کاهش می‌دهد. اما چرا افزایش مشارکت چندسالاری را این‌گونه مختل می‌سازد؟ در این جا، دال علت اصلی را رفتارهای غیرلیبرال و ضددموکراتیک شهروند عادی می‌داند. «شواهد فعلی حاکی از این است که در ایالات متحده هر قدر سطح اجتماعی - اقتصادی اشخاص پایین‌تر باشد، عقاید مستبدانهٔ آن‌ها شدیدتر و میزان فعالیت سیاسی آن‌ها کم‌تر است». بنابراین، اگر با افزایش فعالیت سیاسی افراد قدرت طلب وارد عرصهٔ سیاسی شوند، «باید منتظر سقوط چندسالاری باشیم» (ibid.: 89). لذا نتیجه روشن است: باید از چندسالاری در برابر مردم محافظت کرد. این محافظت در ابعاد نظری و عملی اجماع نخبگان نهفته است. از نظر دال، شواهد تجربی نشان می‌دهد که اقلیت سیاسی طرف‌دار هنجارهای چندسالارانه و اکثریت نسبت به آن‌ها کاملاً بی‌توجه‌اند. ارزش‌های دموکراسی غالباً نزد آن اقلیت انگشت‌شماری محبوب است که قویاً در برابر اکثریت کم‌سواد و سطح پایین جامعه دارای افکار مستبدانه ایستاده‌اند، اقلیتی که خود برای تصمیم‌گیری سیاسی به همین اقلیت رجوع می‌کنند. افراد دارای افکار مستبدانه، به دلیل بی‌تفاوتی سیاسی، معمولاً قوانین و مقررات مخالف میل خویش را می‌پذیرند (Dahl 1961: 311-325). بنابراین، باید اذعان کرد که بهترین راه تضمین اتفاق نظر به حداقل رساندن فعالیت سیاسی گسترده است. اما چرا باید برای حفظ ثبات چندسالاری به اتفاق نظر نخبگان و انفعال عمومی متوسل شویم؟ چرا به جای این روش به افزایش مشارکت سیاسی و ارتقای سواد سیاسی به صورت هم‌زمان اقدام نکنیم؟ مخصوصاً وقتی که «آموزش اجتماعی هنجارها» یکی از پیش شرط‌های چندسالاری محسوب می‌شود.

۴. انسان مدنی، انسان سیاسی، و مشارکت

علت این که دال برای مشارکت سیاسی بیش از حداقل لازم اعتبار و ارزشی قائل نیست صرفاً خطرهای ناشی از آن نیست، چراکه وی در نوشته‌های نخستین خود اساساً انسان را

موجودی غیرسیاسی تلقی می‌کرد. باید در نظر داشت که بیش‌تر افراد غالباً توجه خود را به فعالیت‌های زندگی خصوصی خود معطوف می‌کنند.

فعالیت سیاسی تنها بخش جانبی از زندگی انسان مدنی (homo civicus) را تشکیل می‌دهد و تنها در صورتی پررنگ می‌شود که کنش‌ها و ناکنش‌های حکومت به صورت مستقیم در اهداف شخصی او تأثیرگذار باشد. او گاه به صورت موقت خود را درگیر مسائل سیاسی خواهد کرد، اما با رفع خطر دوباره به وضعیت غیرسیاسی خود بازمی‌گردد. البته برخی از این انسان‌های (های) سیاسی (homo politicus) حس رضایت خاصی از حضور در عرصه سیاسی پیدا می‌کنند. اما آن‌ها جزء نخبگان و خارج از قلمرو اکثریت‌اند. بنابراین از نظر دال، انسان مدنی برخلاف نظریه کلاسیک ارسطو، خواه به صورت بالقوه و خواه به صورت بالفعل، «ذاتاً موجودی سیاسی نیست» (Dahl 1961: 225).

از دید دال، برای انسان هیچ منفعت و رضایت شخصی‌ای با حضور در جامعه سیاسی ایجاد نمی‌شود و به همین سبب تنها اقلیت نخبه و متفکر جامعه در چنین عرصه‌ای به رشد فکری و اخلاقی دست خواهند یافت. نظریه طبیعت انسان در سیاست به وضوح در تصور دال در مورد آرمان دموکراتیک تأثیرگذار بوده است. دموکراسی و چندسالاری اکنون صرفاً به ابزاری برای به حداکثر رساندن رضایت در خواسته‌های شخصی پیشین تبدیل شده است. حتی در ایدئال‌ترین حالت ممکن نیز حاکمیت مردمی و برابری کامل سیاسی منحصرراً ابزاری برای تضمین پاسخ‌گویی حکومت به گرایش‌های سیاسی افراد محسوب می‌شود. مشارکت دموکراتیک نیز تماماً به ابزاری برای تضمین اجرای این وظیفه مبدل شده است. دیدگاه ارسطویی در مورد مشارکت در زندگی عادی برای ارتقای سطح فکری و اخلاقی (خواه به صورت ضمنی و خواه به صورت صریح در بسیاری از نسخ قدیمی نظریه دموکراتیک کلاسیک) نیز جایگاه خود را از دست داده است (دال ۱۳۹۷: ۱۱-۱۶). پی‌آمد این وضعیت مشخص است: مشارکت از منظر معیار عقلانیت اقتصادی سنجیده می‌شود. اصولاً حداقل میزان مشارکت برای تضمین سیاست‌گذاری صحیح کافی است. اما در عمل چندسالاری ابزار مناسبی برای تضمین رضایت حداکثری است. بنابراین، اهمیت افزایش مشارکت بیش از حداقل مورد نیاز که ممیز الیگارشی از پلیارشی است در مواجهه با ارزش‌های فردی انسان مدنی از بین خواهد رفت: برابری سیاسی و حاکمیت مردمی اهدافی مطلق نیستند؛ باید دید که ما تا چه میزان حاضریم تا برای افزایش برابری سیاسی از تفریح، حریم خصوصی، آسایش، ثبات، درآمد، امنیت، توسعه، و وضعیت کنونی خود بگذریم (Dahl 1956: 51).

با این اوصاف، طبق مبانی روان‌شناسی اخلاقی و جامعه‌شناسی سیاسی، چندسالاری بهترین جای‌گزين است. با وجود اصرار دال مبنی‌براین که هشت شرط او راه‌کاری برای دموکراتیزه‌ترساختن چندسالاری‌های موجود است، تلاش‌ها برای رفع تصرف نخبگان و بی‌تفاوتی گسترده موجود در چندسالاری در بدترین حالت نقض غرض است و در خوش‌بینانه‌ترین وضعیت هدر دادن وقت و انرژی است که می‌توان از آن‌ها برای تحقق سایر اهداف بهره‌جست. کوشش برای تحقق برابری سیاسی و حاکمیت مردمی بیش از حد لازم ثبات نظام چندسالاری و ارزش‌های اخلاقی را که در طبیعت بشر ریشه دارند به‌خطر می‌اندازد. لذا، دموکراتیزه‌شدن کامل جامعه یا دست‌نیافتنی است یا در صورت تحقق منجر به نقض نیازها، اهداف، و خواسته‌های بنیادین بشری می‌شود. لذا، نظریهٔ هنجاری دموکراسی با نظریهٔ تجربی چندسالاری ادغام می‌شود. بدین ترتیب، پلیارشی که حداقل «الیگارشی نیست» به‌عنوان نظام سیاسی آرمانی و کارآمد تلقی می‌شود.

۵. چندسالاری، مشارکت، و مشروعیت تصمیم‌ها

دال سه معیار بنیادین برای ارزیابی مشروعیت یا حقانیت فرایند تصمیم‌گیری تعیین می‌کند: نخستین معیار مطابقت فرایند با سلیقه شخصی من (معیار سلیقهٔ شخصی) است؛ دومین معیار صلاحیت تصمیم‌گیرندگان است (معیار صلاحیت)؛ معیار سوم مقرون‌به‌صرفه‌بودن فرایند تصمیم‌گیری از حیث زمان و انرژی مصرفی است (معیار صرفه‌جویی) (Dahl 1970). معیار سلیقهٔ شخصی، براساس اصل هابزی منافع شخصی عقلانی، بدون شک پی‌آمدهای دموکراتیک در پی دارد. شهروندانی که به‌دنبال تحقق اهداف خویش‌اند باید برای دیگران نیز به‌طور مساوی چنین حقی را قائل شوند. بنابراین، در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مهم، هر شخص باید برای نظر دیگران از طریق حاکمیت مردمی احترام و ارزش یک‌سان قائل شود. بدین ترتیب، شاید بتوان نام دیگر معیار سلیقه شخصی را معیار سلیقه تحت‌الشعاع گذاشت، که طبق آن تمامی افرادی که تحت‌تأثیر تصمیمات حکومت قرار می‌گیرند طبیعتاً حق مشارکت برابر در آن تصمیمات را خواهند داشت (ibid.: 64-67).

اما چنین مشارکتِ برابری باید با در نظر گرفتن معیارهای صلاحیت و صرفه‌جویی اعمال شود. معیار صلاحیت به ما اجازهٔ تبیین اصول رهبری را می‌دهد. معیار صلاحیت به‌خود خود غیردموکراتیک نیست، چراکه دموکراسی معیار تساوی را برای تحقق اهداف سطحی زندگی سیاسی لحاظ می‌کند؛ اما گاهی اوقات برای تحقق نیازها و صیانت از منافع

جمعی باید مشارکت مردمی را قربانی مشورت نخبگان کرد، مثل آنچه در دموکراسی غیرمستقیم رخ می‌دهد. به همین شکل، اصل مشارکت را نیز باید طبق معیار صرفه‌جویی سنجید. از آن‌جاکه مشارکت نیازمند صرف زمان و انرژی است، نمی‌توان آن را فعالیتی بی‌هزینه تلقی کرد. فرد معقول و منطقی تنها در صورتی در این عرصه مشارکت می‌کند که منافع آن از هزینه‌هایش بیش‌تر باشد. لذا، نظام حاکمیت معقول به‌دنبال سیاست‌گذاری‌های بهینه (طبق دو معیار سلیقه شخصی و صلاحیت) درازای صرف کم‌ترین میزان زمان و انرژی است.

دال با اعمال این سه معیار ساده حاکمیت اشکال دیگر دموکراسی را ارزیابی و تحلیل می‌کند. از نظر وی، «بهترین نوع» وجود ندارد. با در نظر گرفتن هزینه‌ها و مزایای هر نظام، می‌توان دید که هریک از انواع (فرضاً دموکراسی اولیه) با در نظر گرفتن این سه معیار در شرایط خاص نسبت به نوع دیگر (فرضاً دموکراسی غیرمستقیم) قابل قبول‌تر است. باین حال، دال برای اشکال دموکراسی خرد و مشارکت‌محور نوعی ارجحیت قائل شده است. نگرانی فعلی وی قرار گرفتن انسان تحت سلطه موجود سیاسی و اجتماعی لویاتان‌گونه و از بین رفتن اهمیت وی در این عرصه است. دال، با الهام از دیدگاه روسو در مورد دموکراسی خرد، تصویری از ابعاد انسانی که نباید هرگز فراموش کنیم، برنامه‌ای برای دموکراسی مشارکتی در زندگی اقتصادی و اجتماعی افراد، با هدف ایجاد عرصه سیاسی و اقتصادی مناسب، همانند «قلعه کافکا، وسیع، دورافتاده، و غیرقابل دسترسی» تنظیم کرده است (Dahl 1970: 98).

منتقدان به‌درستی بیان کرده‌اند که دموکرات‌های تجدیدنظرطلبانه‌ای هم‌چون دال و شومپتر با تمرکز صرف بر اهداف ابزاری یا حمایتی نهادهای اجتماعی و سیاسی از اهداف تربیتی مشارکت مد نظر نظریه‌پردازان کلاسیک از قبیل روسو و جان استوارت میل غافل مانده‌اند (Bachrach 1967; Skinner 1973). اما اگر نظریه دموکراتیک تماماً مشارکت را فدای رهبری کرده باشد، بسیاری از این منتقدان صرفاً با معکوس کردن این عدم تعادل ارزش‌های صلاحیت و شایستگی نخبگان را قربانی مشارکت حداکثری کرده و به اهمیت رهبری دموکراتیک در جوامع مشارکت‌محور بی‌توجهی کرده‌اند (McGregor 1979). به‌نظر، سه معیار دال برای حاکمیت پیشاهنگ رویکردی متعادل‌ترند که حاصل ترکیب مشارکت (منبعث از سلیقه شخصی و صلاحیت برابر) از یک‌سو با رهبری (منبعث از صلاحیت و اقتصاد نابرابر) از سوی دیگر است.

طبق معیار سلیقه شخصی دال، مشارکت راه‌کاری برای ارضای خواسته‌های ازپیش طرح‌شده و سیانت از منافع نسبی مردم است. باوجوداین، دال بر آن است تا مشارکت مردمی را باوجود نبودن هیچ‌گونه تقاضایی افزایش دهد. طبق معیارهای حاکمیت دال، مشارکت باید براساس توانایی تحقق خواسته‌ها صورت گیرد و هم‌چنین باید حداقل امکان در زمان و انرژی صرفه‌جویی کرد. وی با صراحت می‌گوید، با جای‌گزین کردن صلاحیت و توانایی با مشارکت و افزایش مشارکت مردمی، بازدهی دموکراسی پایین خواهد آمد. البته اگر مشارکت صرفاً ابزاری برای اعمال سلیقه شخصی (سیاستی کارآمد و به‌صرفه) باشد، چنین تبدلی طبیعتاً غیرمنطقی است، زیرا صرفاً باعث هدررفتن زمان و انرژی جامعه می‌شود (Dahl 1970: 132). تنش موجود میان اصل مشارکت برابر و معیارهای ضد‌مشارکتی صلاحیت و صرفه‌جویی را تنها در صورتی می‌توان برطرف کرد که دال در توجیه خود برای مشارکت بعد دومی مبنی بر فرایند آموزش سیاسی و رشد شخصی و در نتیجه ظهور «انسان سیاسی» قائل شده باشد. البته دال از «اعتبار روانی و اخلاقی» دیدگاه روسو سخن به‌میان می‌آورد و در توجیه ارجحیت مشارکت مستقیم بر معیارهای صلاحیت و صرفه‌جویی بیان می‌دارد که «ارزشی که ما برای مشارکت دموکراتیک و کنترل، هم از لحاظ ماهوی و هم باتوجه به پی‌آمدهای آن برای رشد و توسعه انسانی قائل می‌شویم، بسیار ضروری است» (ibid.: 132).

۶. چندسالاری و شهروندی

دال مخالف اعطای شهروندی به‌عنوان حقی انتسابی به کلیه شهروندان است و برای رد این رویکرد مطلق کودکان را مثال زده است. وی، در نقطه مقابل، بر این باور است که شهروندی باید تاحدودی مبتنی بر احراز صلاحیت‌های اشخاص باشد. اما اگر شهروندی را در زمره حقوق اکستابی بیاوریم و آن را منوط به صلاحیت اشخاص کنیم در آن صورت «مرزهای میان دموکراسی ازیک‌سو و اشراف‌سالاری ازسوی دیگر مبهم و غیرقابل تشخیص می‌شوند». دال درصدد به‌حداقل رساندن این ابهام با ایجاد قوی‌ترین معیار (دموکراتیک‌ترین) شمول هم‌سو با معیار صلاحیت در چنین شرایطی است. این معیار (الف) ضامن رعایت برابر منافع همه اعضای جامعه (ازجمله اشخاص فاقد مقام شهروندی) است و (ب) مسئولیت اثبات فقدان صلاحیت برخی از اعضای جامعه (هم‌چون کودکان) را برای تصمیم‌گیری درباره منافع خویش برعهده خواهد گرفت (ibid.: 120). با اعمال این اصول،

معیار مستحکمی تحت عنوان «معیار شمول» پا به عرصه وجود می‌گذارد. طبق این معیار، «مردم» (demos) باید شامل کلیه اعضای بالغ یک نهاد، به‌غیر از افراد غیرساکن (transient)، شود (ibid.: 124-128). دال با طرح این معیار به صراحت و درستی به معیار حمایتی جان استوارت میل برای دموکراسی غیرمستقیم استناد کرده است: «در فقدان محافظان طبیعی، منافع آن دسته از مردم که در دایره شمول اتباع و شهروندان قرار نگرفته‌اند همیشه در معرض نادیده‌گرفته‌شدن است» (Mill 1991: 19).

پرواضح است که دال دیدگاه چندسالاری خود را با politeia ارسطو مقایسه کرده است. هر دو دیدگاه مزبور ترکیبی از دموکراسی و الیگارشی‌اند و هردوی آن‌ها بهترین ایدئال سیاسی جای‌گزین به حساب می‌آیند. اما از نظر ارسطو نظام سیاسی ایدئال در صورت امکان نه دموکراسی بلکه آن نظامی است که دال بدان برچسب «شایسته‌سالاری» زده است (Dahl 1970: 109). در این نظام سیاسی، یک یا چند شخص خاص به دلیل جایگاه علمی و اخلاقی والا حکمرانی می‌کنند. متنها، هر دو متفکر این جای‌گزین را چندان قابل‌دست‌رس و واقع‌گرایانه تلقی نکرده‌اند، زیرا به نظر دال «شاه فیلسوف سخت پیدا می‌شود». جان استوارت میل حتی نظام استبدادی آگاه و نیکوکار (در صورت وجود تابعان مناسب) را هرگز مناسب نمی‌داند. وی معتقد است که «شایسته‌سالاری»، با وجود احترام کامل به منافع (سلیقه شخصی) سوژه‌های خود، مهم‌ترین وجه حکمرانی صحیح، یعنی «سطح رشد اخلاقی و عقلانی مردم»، را نادیده می‌گیرد (Dahl 1956: 50).

فرض کنیم که مستبد صالح و نیکوکاری با آگاهی و روشنی بر مردم حکم فرما باشد. نتیجه آن چه خواهد بود؟ فردی دارای انرژی فراانسانی مدیریت تمامی امور مردم منفعل را برعهده می‌گیرد. انفعال آن‌ها، خود، در ایده قدرت مطلق نهفته است. کل ملت و تک‌تک اعضای تشکیل‌دهنده آن هیچ نظری در سرنوشت خویش نخواهند داشت. آن‌ها هرگز قادر به اعمال اراده و پی‌گیری منافع خود نخواهند بود. همه تصمیم‌گیری‌های آن‌ها از سوی اراده‌ای غیر از اراده مردم صورت می‌گیرد. چنین نظام سیاسی‌ای چگونه انسان پرورش می‌دهد؟ این وضعیت چه نفعی برای رشد فکری و قدرت عقلی آن‌ها در پی خواهد داشت؟

۷. برابری و نابرابری

برای جمعی که بر خود حکومت می‌کند تمامی اعضا باید نفوذ برابری روی تصمیمات داشته باشند و درعین حال هیچ گروه یا فردی نتواند به‌صرف داشتن برخی ویژگی‌ها دست

برتر را داشته باشد (پشورسکی ۱۳۹۸: ۱۲۷). دال می‌گوید از زمان ارسطو و احتمالاً فیلسوفان پیشاسقراطی این دیدگاه میان نظریه‌پردازان سیاسی رایج بود که نابرابری‌های شدید به ایجاد نظام‌های سلطه‌جو کمک می‌کند و این‌که نظام‌های غیرسلطه‌جو از نوع برابری خواهانه‌تر باید شامل گروه میانه‌غالبی از شهروندان کمابیش برابر باشد، از این‌رو باید از تفاوت‌های شدید در منزلت، درآمد، و ثروت پرهیز شود (دال ۱۳۹۷: ۱۰۵). برای تحقق برابری، تحقق این موارد الزامی است: ۱. تمامی اعضا باید از فرصت برابر مؤثر برای مشارکت برخوردار باشند، و ۲. در صورت مشارکت، اولویت‌های آنان باید از وزن برابری برخوردار باشد. عبارت «فرصت برابر مؤثر» به معنای «محق‌بودن به ...» نیست (پشورسکی ۱۳۹۸: ۱۲۷).

دال تمرکز خود را بر برابری در توزیع منابع می‌گذارد و جوامع صنعتی و پیشرفته را به ایجاد نابرابری در بین شهروندان از طریق توزیع نابرابر منابع متهم می‌کند. به‌باور وی، در کشوری با نظام سلطه‌جو نابرابری شدید در توزیع ارزش‌های کلیدی شانس ایجاد نظام باثبات پرسش‌گری را کاهش می‌دهد. نابرابری‌های شدید در توزیع ارزش‌های کلیدی برای سیاست رقابتی و چندسالاری نامطلوب است، چراکه معادل با نابرابری‌های شدید در توزیع منابع سیاسی کلیدی است و احتمالاً خشم و نومیدی را ایجاد می‌کند که وفاداری به نظام را تضعیف می‌کند. میزان زیاد نابرابری در میان گروه‌های محروم مطالبات سیاسی برای برابری بیش‌تر یا ایجاد تغییرات در نظام ایجاد نمی‌کند. زمانی که مطالبه برای افزایش برابری بروز کند نظام ممکن است با پاسخ بخشی از مطالبات و نه لزوماً تمامی آن‌ها یا حتی واکنش‌هایی که نابرابری‌های عینی را کاهش نمی‌دهد، بلکه احساس محرومیت نسبی را کاهش می‌دهد، وفاداری میان گروه‌های محروم را به‌دست بیاورد (دال ۱۳۹۷: ۱۰۵-۱۳۱).

این نکته را نباید از نظر دور داشت که در جامعه نابرابر برابری سیاسی این امکان را ایجاد می‌کند که اکثریت به‌طور قانونی به برابری ثروت یا مزایای استفاده از آن دست یابند. از آن‌جاکه ثروت همواره در دست اقلیت است، حق برخورداری از آن در تقابل با منافع اکثریت قرار می‌گیرد. بنابراین، تنش میان دموکراسی و ثروت قابل‌پیش‌بینی است (پشورسکی ۱۳۹۸: ۱۴۸).

در مورد رویکرد دال به برابری، که محدود به برابری اقتصادی می‌شود، باید گفت از نظر او نظام حکومتی‌ای موفق است که بتواند مهارت‌های شهروندان در شناسایی و بیان نیازها و ارزش‌های اجتماعی را بالا ببرد. هم‌چنین، مسئله‌اندیشیدن و تلاش برای تحقق منفعت عمومی به‌جای منافع شخصی را در میان شهروندان توسعه دهد. هرچند شکی نیست که

پیش‌نیاز این امر برآورده‌شدن نیازهای ابتدایی اقتصادی است که رشد فرد و جامعه را فراهم می‌کند و بخش مهمی از ساختار جامعه دموکراتیک است. به همین دلیل، با گسترش جوامع و پیچیدگی ارتباطات فردی و جمعی نیاز به مدلی از دموکراسی که متناسب و منطبق با این گسترش در هم تنیده باشد بیش‌ازپیش احساس می‌شود.

۸. نتیجه‌گیری

بیش از چهل سال است که نظریه دموکراسی چندسالاری رابرت دال یکی از مؤثرترین، محکم‌ترین، و روشن‌گرایانه‌ترین گونه‌های نظریه دموکراتیک تجدیدنظرطلبانه معاصر تلقی می‌شود. با وجود مهم‌بودن این کتاب در ادبیات سیاسی معاصر جهان، ترجمه آن به فارسی بسیار با تأخیر انجام شد. از نظر شکلی باید گفت ابراهیم اسکافی، مترجم این کتاب، انتخاب به‌جایی داشته که شایسته تقدیر است. نشر شیرازه چندسالاری: مشارکت و مخالفت را در ۲۹۸ صفحه و با قطع وزیری در سال ۱۳۹۷ به جامعه کتاب‌خوان کشور عرضه کرده است. در مورد کیفیت ترجمه کتاب باید به دقت و نکته‌سنجی مترجم اشاره کرد. انتخاب معادل‌های مناسب برای اصطلاحات خاص از ویژگی‌های بارز کار ایشان است. پانوشتهای تلفظ نام‌ها و توضیحات مترجم، که تعدادشان کم نیست، نقطه قوت دیگری است که خواندن کتاب را ساده‌تر کرده است. از نظر شکلی هم باید گفت متن به‌خوبی ویراستاری و صفحه‌آرایی شده است و اشتباهات و کاستی‌های معمول در این اثر دیده نمی‌شود.

در نقد محتوایی کتاب می‌توان گفت رابرت دال در کتاب مهم و اثرگذار خود، چندسالاری: مشارکت و مخالفت، شروطی را برای شکل‌دادن به نظام سیاسی پیش‌نهاد می‌کند که در نتیجه پرسش‌گری عمومی، که جنبه‌ای از مردم‌سالاری است، تکامل و تکوین می‌یابد. به‌باور دال، دگرگونی نظام‌های سلطه‌جو و گروه‌سالارهای رقابتی به شبه چندسالاری در جهان غرب و در طول قرن نوزدهم رخ داده و در تکامل این فرایند، دگرگونی از شبه چندسالاری به چندسالاری کامل در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم صورت گرفته است. در نهایت، مردم‌سالارشدن بیش‌تر در چندسالاری‌های کامل است که سابقه آن به توسعه سریع دولت‌های رفاه مردم‌سالار بازمی‌گردد.

فرض محوری دال در این کتاب، که فرایندی خطی را شامل می‌شود، این‌گونه مطرح شده است که وقتی نظام‌های سلطه‌جو و گروه‌سالارهای رقابتی به سمت چندسالاری حرکت می‌کنند فرصت‌ها برای مشارکت مؤثر و پرسش‌گری را افزایش می‌دهند و از این‌رو

چندسالاری: گذار از انفعال دموکراتیک به مشارکت دموکراتیک ... (محمد زهدی گهرپور و دیگران) ۱۶۳

تعداد افراد، گروه‌ها، و منافع که اولویت‌هایشان در سیاست‌گذاری مدنظر قرار می‌گیرد بیش‌تر می‌شود. در این تحول و تکامل مخالفت‌هایی صورت می‌گیرد که مشارکت مؤثر را با دشواری روبه‌رو می‌کند. در نتیجه این رویارویی، دو راه برای حکومت متصور است: یکی توسل به خشونت و سرکوب و راه دیگر مدارا و تساهل. به نظر دال، راه دوم شرایط را برای ایجاد نظام رقابتی بیش‌تر می‌کند که زمینه حضور مؤثر گروه‌های مختلف در قدرت را فراهم می‌کند. انتخاب واژه چندسالاری، از سوی رابرت دال، به دو دلیل صورت گرفته است: یکی این‌که بتوان عوامل دیگری را علاوه بر حضور و مشارکت مردم در برپاساختن مردم‌سالاری شناسایی کرد. دلیل دوم آن‌که ابزارها و واسطه‌هایی را که با دخالت آن‌ها مردم در اجتماع و سیاست مداخله می‌کنند معرفی کند تا نظام سیاسی‌ای را تأسیس و بقایش را تضمین کند که نام آن را بر خود دارد.

کتاب‌نامه

- پشوورسکی، آدام (۱۳۹۸)، *دموکراسی و محدودیت‌های خودگردانی*، ترجمه محمد زهدی گهرپور، تهران: نشر ثالث.
- داس، کلاز (۱۳۹۰)، *ژئوپلیتیک: مقدمه‌ای بسیار کوتاه*، ترجمه زهرا پیش‌گامی فرد و محمد زهدی گهرپور، تهران: زیتون سبز.
- دال، رابرت (۱۳۸۲)، «برابری در برابر نابرابری»، ترجمه داود غرایاق زندی، فصل‌نامه مطالعات راه‌بردی، س ۶، ش ۱۹.
- دال، رابرت (۱۳۸۳)، «دموکراسی‌های تازه: از پیروزی تا دوران گرفتاری»، ترجمه سیروس فیضی، ماه‌نامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۹۹-۲۰۰.
- دال، رابرت (۱۳۹۷)، *چندسالاری: مخالفت و مشارکت*، ترجمه ابراهیم اسکافی، تهران: شیرازه.
- کریک، برنارد (۱۳۸۷)، *دموکراسی*، ترجمه پویا ایمانی، تهران: چشمه.

- Bachrach, Peter (1967), *The Theory of Democratic Elitism: A Critique*, Boston: Little, Brown.
- Coppedge, Micheal and Wolfgang Reinicke (1990), "Measuring Polyarchy", *Studies in Comparative Development*, vol. 25, no. 1.
- Dahl, Robert and Charles Lindblom (1953), *Politics, Economics, and Welfare*, New York: Harper & Brothers Publication.
- Dahl, Robert A. (1956), *A Preface to Democratic Theory*, New Haven: Yale University Press.
- Dahl, Robert A. (1961), *Who Governs?*, New Haven: Yale University Press.
- Dahl, Robert A. (ed.) (1966), "Introduction", in: *Regimes and Oppositions*, New Haven: Yale University Press.

- Dahl, Robert A. (1970), *After the Revolution*, New Haven: Yale University Press.
- Dahl, Robert A. (1971), *Polyarchy: Participation and Opposition*, New Haven: Yale University Press.
- Dahl, Robert A. (1989), *Democracy and Its Critics*, New Haven: Yale University Press.
- Krouse, Richard W. (1982), "Polyarchy and Participation: The Changing Democratic Theory of Robert Dahl", *Polity*, vol. 14, no. 3, Spring.
- McGregor, James Burns (1979), *Leadership*, New York: Harper and Row.
- Mill, John Stuart (1991) [1857], *Considerations on Representative Government*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Mosca, Gaetana (1939), *The Ruling Class*, New York: McGraw Hill.
- Schumpeter, Joseph (1942), *Capitalism, Socialism, and Democracy*, New York: Harper and Row.
- Skinner, B. F. (1973), "The Empirical Theorists of a Democracy and Their Critics", *Political Theory*, vol. 1.